

گوید عمرو بن هیثم پدر قطن بن عمرو و یحیی بن خلیف بن عقیبه هر دو از ابوخلده ما را خبر دادند که می‌گفته است: * سعید بن ابی حسن را دیدم که ریش خود را با رنگ خضاب می‌بست.

گوید فضل بن عنبسته و عارم بن فضل هر دو، از گفته حماد بن زید، از یونس بن عبید ما را خبر دادند که می‌گفته است: * چون سعید بن ابی حسن مرد، برادرش حسن بصری سخت اندوهگین شد و از سخن گفتن خودداری می‌کرد به گونه‌ای که این موضوع در مجلس درس و حدیث او هم احساس می‌شد. در این باره با او گفتگو کردند، گفت: سپاس خداوندی را که اندوه را برای یعقوب علیه‌السلام مایه ننگ قرار نداد، و این خانه جدایی افکن چه بدخانه‌ای است.

عفان بن مسلم، از مبارک بن فضاله ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که خبر مرگ برادر حسن بصری را به او دادند پیش او رفتیم، می‌گریست. بکر بن عبدالله نزدیک رفت و او را تسلیت داد و گفت: ای ابوسعید! تو مردم را تعلیم می‌دهی. اینک تو را در حال گریستن می‌بینند و با این خبر پیش عشایر خود می‌روند و می‌گویند حسن را دیدیم که در مصیبت می‌گریست و با این کار بر مردم حجت می‌آورند. گوید حسن حمد خدا را به جا آورد و در حالی که عقده گلویش را می‌فشرد گفت: ستایش خداوندی را که این رحمت را در دل‌های مؤمنان نهاده که برخی بر برخی دیگر رحمت می‌آورند. آری چشم اشک می‌ریزد و دل افسرده است ولی این بی‌تابی نیست. بی‌تابی چیزی است که برخلاف از زبان و دست سرزند. سپس افزود که خداوند اندوه یعقوب علیه‌السلام را برای او گناه نشمرده و فرموده است «دیدگانش از اندوه سپید - نابینا - شد و در همان حال فروخورنده خشم بود»^۱. خدای برادرم سعید بن ابی حسن را رحمت فرماید و برای او بسیار دعا کرد و گفت: در این دنیا کسی جز او را نمی‌شناسم که هر سختی که به من می‌رسید دوست می‌داشت به تن خویش آن را از من رفع کند.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * حسن بصری جامه کلاه‌دار بسیار زیبایی را که از برادرش سعید بن ابی حسن پس از مرگ او باقی مانده بود به من داد که بپوشم و بشروشم. حسن بر مرگ برادر سخت اندوهگین بود. جامه را به

۱. بخشی از آیه ۸۴، سوره دوازدهم - یوسف.

بازار بردم کسی حاضر نشد بیش از بیست و چهار درم برای آن پردازد. گوید: به حسن بصری گفتم می توانم خودم آن را بخرم؟ گفتم: خودت بهتر می دانی ولی دوست دارم که آن را بر تن تو بینم. گفتم: هرگاه پیش تو بیایم آن را نمی پوشم. آن گاه آن را پوشیدم و به مسجد بنی عدی رفتم و با همان جامه نماز گزاردم. بانویی از خاندان عدی به من پیام فرستاد که ای ابن عون آیا باید تو را ببینم که چنین جامه گران بهایی می پوشی! گوید از پیام او اضطرابی در خود احساس کردم و پیش محمد بن سیرین رفتم و موضوع را به او گفتم. گفتم: سلام مرا به آن بانو برسان و او را بگو که گاه برخی از یاران حضرت ختمی مرتبت حله ای را به هزار درم می خرید و آن را جز برای نماز نمی پوشید.

گفته اند که سعید بن ابی حسن پیش از سال صدم هجرت در گذشته است.

جابر بن زید ازدی

کنیه اش ابوالشعثاء بوده است.

گوید یزید بن هارون، از گفته خالد بن یزید همدادی، از گفته حیان اعرج یا صالح دهان ضمن نقل حدیثی ما را خبر داد که * یک چشم جابر بن زید کور بوده است. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از خالد بن فضاء، از ایاس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که من به بصره رسیدم فتوادهنده ایشان مردی از مردم عمان به نام جابر بن زید بود.

گوید سفیان، از عمرو ما را خبر داد که می گفته است * من کسی دانایتر از ابوالشعثاء ندیده ام.

گوید همچنین سفیان، از عمرو، از گفته عطاء ما را خبر داد که می گفته است از ابن عباس^۱ شنیدم می گفت * اگر مردم بصره به سخن و گفته جابر بن زید اعتماد می کردند و بسنده می نمودند دانش قرآنی را در اختیارشان می نهاد.

گوید یحیی بن سعید قطان، از سلیمان تیمی ما را خبر داد که می گفت * حسن بصری در جهاد بود و مفتی مردم در بصره جابر بن زید بود و چون حسن برگشت او فتوی می داد.

۱. با آنکه هر سه نسخه چاپی همینگونه است، شاید ابن عباس باشد یعنی ابوبکر بن عباس که معاصر ایشان بوده است.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است: * روزی ایوب از جابر بن زید سخن گفت و از فقه او اظهار شگفتی کرد.

گوید سلیمان بن حرب و عارم بن فضل هر دو، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ایوب پرسیده شد آیا جابر بن زید را دیده‌ای؟ گفت: آری، خردمند خردمند خردمند بود. عارم در حدیث خود افزوده که گفته است و مردی تیزفهم بود.

گوید عفان بن مسلم، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است از ایاس بن معاویه شنیدم می‌گفت: * هنگامی که به بصره رسیدم مفتی‌یی که برای آنان فتوا دهد غیر از جابر بن زید نبود.

گوید حفص بن عمر حوضی، از همام بن یحیی، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * جابر بن زید را به زندان انداختند، و سپس کسی را به زندان فرستادند و از او درباره چگونگی میراث بردن خنثی پرسیدند. گفت: شگفتا که مرا به زندان می‌اندازید و مسئله هم از من می‌پرسید و خواهان فتوای من می‌شوید! بنگرید از کدام مجرا ادرار می‌کند بر آن مبنا ارث او را بدهید.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از حجاج بن ابی عیینة، از هند ما را خبر داد که می‌گفته است: * از بیم طاعون به عراق گریختیم. جابر بن یزید سوار بر خری پیش ما می‌آمد و می‌گفت به هر حال به کسی که آهنگ شما دارد نزدیک هستید - ظاهراً یعنی از فرشته مرگ راه‌گریزی ندارید و به هر حال در اختیار او و نزدیک به اوید.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از حجاج بن ابی عیینة، از جابر بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است: * شصت سال از عمر من گذشته است، در این مدت رنجها و نعمتها دیده‌ام و اینک نعلین من در نظرم از همه چیز به جز برگ عیش و خیری که پیش فرستاده باشم پرارزش‌تر است.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو، از حماد بن زید، از عمرو بن دینار ما را خبر دادند که می‌گفته است: * به جابر بن زید گفته شد، مردم آنچه را که از تو می‌شنوند می‌نویسند، گفت: برای خدا می‌نویسند. عفان گفت: من فردا از او کناره می‌گیرم عارم هم گفت من هم فردا از او برمی‌گردم.

گوید عفان و عارم بن فضل هر دو، از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر دادند که می‌گفته است: * پیش محمد بن سیرین از جابر بن زید سخن به میان آمد. گفت: خداوند

جابر را رحمت فرماید که در قبال درم‌ها مسلمان بود، یا در قبال درم‌ها آشتی پذیر بود. گوید فضل بن دکین، از محمد بن برجان ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوشعثاء جابر بن زید را می‌دیدم که برای بدرقه حاجیان می‌آمد و ده دوازده میل با آنان حرکت می‌کرد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قاسم بن فضل حُدّانی ما را خبر داد که می‌گفته است: * جابر بن زید را دیدم که موهای ریش و سرش سپید بود. گوید عمرو بن هیثم، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است: * جابر بن زید را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید سعید بن عامر و عفان بن مسلم، هر دو، از همام، از قتاده، از عزرة ما را خبر داد که می‌گفته است: * به جابر بن زید گفتم: شاخه اباضیان خوارج چنین می‌گویند که تو از ایشانی. گفت: از ایشان به پیشگاه خدا بی‌زاری می‌جویم. سعید بن عامر در حدیث خود می‌افزود که عزرة می‌گفته است این سخن را هنگامی به او گفتم که در حال مرگ بود.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از هشام، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * جابر بن یزید از آنچه مردم درباره‌اش می‌گویند بری است. عارم توضیح می‌داد که خوارج اباضیه او را از خود می‌دانستند.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابوہلال، از داود بن ابی قصاف، از عزرة کوفی ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش جابر بن زید رفتم و گفتم: این خوارج تو را از خود می‌شمرند. گفت: از این موضوع به پیشگاه خداوند بی‌زاری می‌جویم.

گوید عبدالصمد بن عبدالوارث بن سعید، از همام بن یحیی، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که بیماری جابر بن زید سخت و حالش سنگین شده بود پیش او رفتم و پرسیدم چه می‌خواهی و به چه چیز میل داری؟ گفت: به نگاهی از حسن بصری. ثابت می‌گوید: پیش حسن بصری که در خانه ابوخلیفه مخفی بود رفتم و موضوع را به او گفتم. گفت: هم‌اکنون مرا پیش او ببر. گفتم: نسبت به گرفتار شدن تو می‌ترسم. گفت: خداوند دیدگان ایشان را از من فرو می‌پوشد. گوید: با هم رفتیم و چون پیش جابر بن زید رسیدیم، حسن بصری به او گفت: ای ابوشعثاء! لاله الاالله بگو. و او این آیه را تلاوت کرد که می‌فرماید «روزی که پاره‌ای از آیت‌های پروردگارت فرامی‌رسد ایمان آوردن کسی که از

پیش ایمان نیاورده است او را سود نمی بخشد»^۱. حسن او را گفت: خوارج اباضیه تو را دوست می دارند. گفت: از ایشان به پیشگاه خدا بی زاری می جویم. حسن از او پرسید درباره خوارج نهروان چه می گویی؟ گفت: از آنان به پیشگاه خدا بی زاری می جویم. گوید: سپس از خانه او بیرون آمدیم.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از حبیب بن شهید، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است * به جابر بن زید که سخت بیمار بود گفتند چه می خواهی؟ گفت: نگاهی از حسن بصری. ثابت پیش حسن بصری که در خانه ابوخلیفه پوشیده زندگی می کرد رفت و او را آورد. جابر گفت: یاری دهید و مرا بنشانید.

گوید یزید بن هارون، از نوح بن قیس، از عصمت بن سالم^۲ از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است * پیش حسن بصری که در خانه ابوخلیفه مخفی بود رفتم و گفتم برادرت - یعنی برادر دینی تو - جابر بن زید در حال مرگ است. گفت: آرام باش آهسته آهسته می رویم. چون شب فرا رسید پیام داد استرش را آماده کردند. سوار شد مرا هم پشت سر خود سوار کرد، و پیش جابر بن زید آمد و تا سحرگاه پیش او بود و چون جابر نمرود و حسن هم از روشن شدن هوا ترسید برخاست و بر زید چهار تکبیر گفت و برای او دعا کرد و برگشت.

گوید وکیع بن جراح، از ابو هلال، از حیان اعرج یا از ابوصلت دَهان و این تردید از ابو هلال است ما را خبر داد که می گفته است * جابر بن زید وصیت کرد تا همسرش او را غسل دهد.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که * جابر بن زید به سال یکصد و سه درگذشته است. و ابونعیم فضل بن دکین گفته است: جابر بن زید به سال نود و سه در همان هفته که انس بن مالک درگذشت درگذشته است. و این اشتباهی است که از ابونعیم در هر دو مورد سر زده است. جابر بن زید به اتفاق آراء به سال یکصد و سه و انس به سال نود و یک درگذشته اند.

۱. بخشی از آیه ۱۵۸، سوره نسم - انعام.

۲. ملاحظه می فرمایید که کلمه عصمت بیشتر برای نامگذاری مردان به کار می رود.

ابوقلابه جزمی

نامش عبدالله و نام پدرش زید و محدثی مورد اعتماد و پرحديث و ديوان او^۱ در شام بوده است.

گويد عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ايوب ما را خبر داد که می گفته است * از ابوقلابه پرسيدند، چه کسی از همه توانگرتر است؟ گفت: آن کس که به هر چه داده می شود خشنود باشد. پرسيدند چه کسی از همگان داناتر است؟ گفت: آن کس که از دانش مردم بر دانش خود می افزايد.

گويد عفان بن مسلم، از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است خودم از ايوب شنيدم که سخن از ابوقلابه به میان آورد و گفت * به خدا سوگند که ابوقلابه از فقيهان خردمند بود.

گويد عفان بن مسلم و سليمان بن حرب و عارم بن فضل همگی از حماد بن زید، از ايوب ما را خبر دادند که می گفته است مسلم بن يسار می گفت * اگر ابوقلابه از ايرانيان و میان ایشان می بود موبد موبدان^۲ يعنی قاضی القضاة بود.

گويد عارم بن فضل، از ثابت بن يزید، از عاصم ما را خبر داد که * ابوقلابه می گفته است اگر مردم نسبت به کسی داناتر از خودش به خودش باشند آن شخص سزاوار نابودی است و اگر او به خویشان از مردم داناتر باشد سزاوار رستگاری است.

گويد عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ايوب ما را خبر داد که می گفته است * داناترين مردم را به احکام قضاوت از همه ایشان گريزان تر از قضاوت دیدم و از همگان از آن کار بیشتر کراهت داشت و من در بصره کسی را که قاضی تر از ابوقلابه باشد ندیده ام. نمی دانم شاید محمد هم همانگونه می بود. يعنی محمد بن سيرين که از محدثان بزرگ و معاصر ابوقلابه بوده است.

گويد عفان بن مسلم، از حاتم بن وردان، از ايوب ما را خبر داد که می گفته است * به

۱. ظاهراً چون ابوقلابه مدتی را در شام سپری کرده است نام او در دفتر شام ثبت بوده و مقرری خود را از ديوان محاسبات شام دریافت می داشته است.

۲. این کلمه در متن همینگونه است.

جستجوی ابوقلابه برآمدند که قضاوت را بر او بسپارند، گریخت و خود را به شام رساند و روزگاری آنجا ماند و سپس برگشت. ایوب می‌گوید: به او گفتم چه می‌شد که عهده‌دار قضاوت می‌شدی و دادگری می‌کردی و امیدوارم که در این کار پادشاه آن جهانی داشته باشی. مرا گفت که ای ایوب شناگر چون به دریا افتد با همه ورزیدگی چه اندازه می‌تواند شنا کند؟

سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ابوخشینه صاحب زیادی ما را خبر داد که می‌گفته است: * در حضور محمد بن سیرین سخن از ابوقلابه به میان آمد، محمد گفت: او برادر راستین من است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عمرو بن میمون، از خود ابوقلابه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که پیش عمر بن عبدالعزیز رفته است عمر به او گفته است که ای ابوقلابه! حدیث نقل کن و او پاسخ داده است که ای امیر مؤمنان! من بسیار سخن گفتن را دوست نمی‌دارم و سکوت و خاموشی بسیار را هم خوش نمی‌دارم.

گوید محمد بن معصب قرقسانی، از اوزاعی، از مخلد ما را خبر داد که ابوقلابه می‌گفته است: * هرگاه با کسی درباره حدیث و سنت سخن گفتی و او گفت این‌ها را رها کن و آنچه را در کتاب خداوند است بیاور، بدان که چنان کسی گمراه است.

گوید عبدالله بن جعفر، از عبدالله بن عمرو، و عفان بن مسلم و احمد بن اسحاق از وهیب و همگی از ایوب ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ابوقلابه می‌گفت که هر کس بدعتی پدید آورد شمشیر را بر خود روا و حلال کرده است.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوقلابه می‌گفت: با کسانی که پیرو هواهای خود هستند همشینی نکنید و با آنان جدال و ستیز نکنید که بیم دارم مبادا شما را به گمراهی خود درآورند یا شما را در مورد آنچه شناخته‌اید به اشتباه اندازند.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوقلابه می‌گفت: این گرفتاران و پای‌بندان هواها اهل گمراهی هستند و سرانجام ایشان را چیزی جز آتش نمی‌بینم، همه‌شان را آزمودم هیچ‌یک از ایشان پای‌بند عقیده و سخنی جز دست به شمشیر بردن نیست. همانگونه که نفاق چندگونه است و خداوند می‌فرماید گروهی از منافقان با خدا پیمان بستند و وفا نکردند و گروهی از ایشان پیامبر (ص) را آزار می‌دهند و

گروهی از ایشان در چگونگی تقسیم صدقات بر تو خرده می‌گیرند، و گفته‌ها و اعتراض‌های آنان گوناگون است ولی همگی در شک و تکذیب یکدل‌اند، اینان هم هر چند گفته‌هایشان گوناگون است ولی در شمشیرکشیدن متفق و یکدل‌اند و من سرانجام ایشان را جز آتش نمی‌بینم. ایوب می‌گفته است به خدا سوگند ابوقلابه از فقیهان خردمند بود.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از گفته خود ابوقلابه ما را خبر داد که می‌گفته است * سه روز در مدینه ماندم و هیچ کاری نداشتم جز شنیدن حدیثی که از گفته مردی برای من نقل کرده بودند. به همین منظور ماندم تا او آمد و حدیث را از او پرسیدم.

گوید عفان بن مسلم، از یشر بن مغفل، از خالد ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش ابوقلابه می‌رفتیم همینکه سه حدیث برای ما نقل می‌کرد می‌گفت پرگویی کردم و بسیار گفتم.

گوید عفان بن مسلم از وهیب، از ایوب، از غیلان بن جریر ما را خبر داد که می‌گفته است * می‌خواستم همراه ابوقلابه به مکه بروم، و چون بر در خانه‌اش ایستادم که اجازه ورود بگیرم، گفتم آیا داخل شوم؟ گفت اگر از خوارج حروری نیستی آری.

گوید یزید بن هارون، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوقلابه به بازار خزفروشان می‌آمد و می‌گفت بنویسید برای من قواره خزی که درازای آن چه اندازه و پهنای آن چه اندازه و ظاهر آن چنین و چنان باشد و چون آن قواره می‌رسید آن را می‌خرید.

گوید شبابه بن سوار، از گفته عقبه بن ابی صهباء از خود ابوقلابه ما را خبر داد که می‌گفته است * موهای خود را با رنگ سیاه خضاب می‌بسته است.

گوید سلیمان بن حرب و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابوقلابه در دمشق بیمار شد، عمر بن عبدالعزیز به عیادتش آمد و گفت ای ابوقلابه خود را استوار و محکم بدار - بی تابی مکن - که منافقان ما را سرزنش نکنند.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * چون ابوعلیه به عیادت ابوقلابه آمد، گفت چالاک باش که منافقان ما را سرزنش نکنند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوقلابه

وصیت کرد و گفت پس از مرگ من اگر ایوب زنده بود کتابهایم را به او بدهید و گرنه آنها را بسوزانید!!

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت * ابوقلابه که محل کار و کتابخانه اش در شام بود به سال یکصد و چهار یا یکصد و پنج در منطقه صومعه آتا در گذشته است.^۱

مُسلِم بن یَسار

کنیه اش ابو عبدالله و برده آزاد کرده و وابسته طلحة بن عبدالله تیمی از قریش بوده است. گوید، محمد بن عبدالله تیمی، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می گفته است * مسلم بن یسار در خانه خود به نماز ایستاده بود، کنار او آتش سوزی رخ داد، تا هنگامی که آتش خاموش شد متوجه نگردید.

گوید ازهر سمان از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار ما هیچ کس بر مسلم بن یسار برتری ندارد.

گوید زید بن حباب از عبدالحمید بن عبدالله بن مسلم بن یسار ما را خبر داد که می گفته است * پدرم مرا خبر داد که هرگاه پدرش - مسلم بن یسار - به خانه می آمده است هیچ گاه هیاهویی از بچه ها شنیده نمی شده است و همینکه به نماز می ایستاده است آنان شروع به هیاهو و خنده می کرده اند.

گوید عتاب از گفته عبدالله بن مبارک ما را خبر داد که می گفته است * جعفر بن حیان برای ما نقل کرد که به مسلم بن یسار گفته شد چگونه در نماز به چیزی توجه ندارد، گفته است چه می دانید که دلم کجاست.

گوید معاذ بن معاذ از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * مسلم بن یسار را در حال نماز دیدم گویی میخی استوار بود که تکان نمی خورد و چنان نبود که سنگینی خود را بر این پا یا آن پا بیندازد و جامه او نیز تکان نمی خورد.

گوید عبدالله بن محمد، از حماد بن سلمه، از عاصم احول، از ابوقلابه ما را خبر داد

۱. باقوت در معجم البلدان، فقط به همین بسنده کرده است که ابوقلابه آن جا در گذشته است.

که می‌گفته است * از مسلم بن یسار دربارهٔ خشوع در نماز پرسیدم، گفت دیده بر سجده گاه خود بدوز.

گوید عفان بن مُسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن سلمه ما را خبر دادند که می‌گفته است ثابت از گفتهٔ مسلم بن یسار برای ما نقل کرد که می‌گفته است * نمی‌دانم ایمان کسی که انجام کارهایی را که خدا ناخوش می‌دارد رها نمی‌کند چگونه است.

گوید عفان بن مسلم، از مبارک، از گفتهٔ عبدالله پسر مسلم بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * چون به پدرش خبر رسیده بود که حضرت ختمی مرتبت با خرما روزه می‌گشوده‌اند او هم با خرما روزه می‌گشود.

گوید عفان بن مُسلم از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که مسلم بن یسار می‌گفته است * هیچ‌یک از اعمال من نیست مگر آنکه بیم دارم چیزی که آن را تباه کند با آن آمیخته باشد، جز دوست داشتن در راه خدا.

گوید عفان بن مُسلم، از مبارک، از عبدالله پسر مسلم بن یسار ما را خبر داد که پدرش می‌گفته * برای دوست سزاوار و شایسته نیست که لعنت‌کننده باشد و من اگر چیزی را نفرین کنم در خانه خود باقی نمی‌گذارم و پدرم هیچ‌کس را دشنام هم نمی‌داد و چون خشم می‌گرفت تندتر چیزی که می‌گفت این بود که میان من و خودت جدایی افکن، و هرگاه این سخن را می‌گفت می‌دانستند که پس از آن از دوستی چیزی باقی نمی‌ماند.

گوید عفان بن مُسلم از مبارک بن فضاله از عبدالله پسر مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * از مسلم بن یسار دربارهٔ نشسته نماز خواندن در کشتی - قایق - پرسیدند، گفت من خوش نمی‌دارم یا بدم می‌آید که خداوند در غیر بیماری من مرا ببیند که نشسته نماز می‌گزارم.

گوید عفان بن مسلم، از مبارک، از عبدالله پسر مسلم بن یسار از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * خوش ندارم با دست راست خود آلت خود را بشویم و بر آن دست کشم زیرا امید آن دارم که با آن دست خود کارنامهٔ عمل خویش را دریابم.^۱

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از محمد پسر مسلم بن یسار ما را خبر

۱. امید او به آیهٔ هفتم، سورهٔ ۸۴ - انشفاق بوده است.

داد که پدرش می‌گفته است: * از ستیز و خودنمایی در بحث پرهیزید که آن ساعتی است که دانا نادان می‌شود و شیطان به جستجو و در پی لغزش او برمی‌آید، محمد در پی این سخن می‌گفته است یعنی همین جدال، همین جدال.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از حبیب یعنی ابن شهید از گفته یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسلم بن یسار از کنار مسجدی می‌گذشت، مؤذن اذان گفت، مسلم برگشت، مؤذن از او پرسید چه چیزی تو را بازگرداند؟ گفت این تو هستی که مرا برگرداندی.

گوید موسی بن اسماعیل، از عون بن موسی از گفته عبدالله پسر مسلم بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: * پدرم غلامی داشت که نماز نمی‌خواند، او را نمی‌زد و می‌گفت نمی‌دانم با او چه کنم که بر من چیره است.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است: * ایوب درباره قاریان قرآن که همراه ابن اشعث قیام کرده بودند می‌گفت من هیچ‌یک از ایشان را که کشته شده است ندیدم مگر اینکه درباره کشته شدنش اندوه می‌خورند و هیچ‌یک از ایشان را که گریخته و از کشته شدن رهایی یافته است ندیدم مگر اینکه بر کار خود اندوه می‌خورد و پشیمان است.

گوید عنان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید، از ایوب، از ابوقلابه ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مسلم بن یسار با او همسفر مکه بوده است، گوید مسلم بن یسار در حالی که از فتنه ابن اشعث سخن می‌گفت به من گفت در حضور تو و همراه تو خدا را سپاس می‌گویم که در آن فتنه من نه تیری انداختم و نه نیزی و نه شمشیری زدم، من به او گفتم ای ابو عبدالله! چه می‌گویی درباره کسی که تو را در آن صف ایستاده دیده و گفته است اینک که مسلم بن یسار در این صف ایستاده است به خدا سوگند که راه حق همین است و به همین سبب پیش رفته و چندان جنگ کرده که کشته شده است؟ می‌گوید مسلم بن یسار از این سخن من چندان گریست که با خود گفتم این کاش چیزی به او نگفته بودم.

همگان گفته‌اند که مسلم بن یسار محدثی مورد اعتماد و فاضل و پارسا و عابد بوده است و تا هنگامی که همراه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث به جنگ رفته بود در نظر مردم بصره محترم‌تر از حسن بصری بود ولی پس از آن مقامش در نظر مردم کاسته شد و حسن

بصری از او جلو افتاد.
گفته‌اند مسلم بن یسار به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز به سال صد یا صد و یک
هجری درگذشته است.

جُبَيْر بن ابی حية

او پدر زیاد بن جبیر است و از مغیره بن شعبه روایت کرده است.

حیان بن عمیر قیسی

کنیه‌اش ابو علاء و محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است، از ابن عباس و عبدالله بن
زبیر و عبدالرحمان بن سمره روایت کرده است.

ابومدینه سدوسی

نامش عبدالله و پسر حصین و محدثی کم‌حدیث بوده است، از عبدالله بن عباس و عبدالله بن
زبیر روایت کرده است.

خالد بن غلاق عبسی

محدثی کم‌حدیث بوده است.

مضارب بن حزن

از قبیله مازن و محدثی کم‌حدیث بوده است و از ابوهریره روایت کرده است.

عبدالله بن ابی بکره

مادرش بانویی از قبیلهٔ سعد بن زید بن منات بن تمیم و از خانوادهٔ بنی صُریم است. عبدالله بن ابی بکره پیش از آنکه ابوبکره از بحرین به بصره بیاید در بحرین متولد شده و بزرگترین فرزند ابوبکره بوده است و برای امویان عهده‌دار کاری نشده است. ابوبکره هنگامی که درگذشت چهل فرزند دختر و پسر داشت که از هفت تن ایشان فرزندان باقی مانده‌اند و عبدالله بن ابی بکره یکی از ایشان است.

عبیدالله بن ابی بکره

مادرش بانویی به نام هوله دختر غلیظ و از خاندان عجل است، او محدثی کم‌حدیث بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابوهلال از ابوحمزه ما را خبر داد که می‌گفته است: «نخستین کسی که در بصره به این روش وضو می‌گرفت عبیدالله بن ابی بکره بود و ما می‌گفتیم به این حبشی بنگرید که به نشمینگاه خود انگشت می‌رساند، یعنی نشمینگاه خود را پس از دفع مدفوع با آب می‌شوید.

گویند، عبیدالله بن ابی بکره به روزگار حکومت زیاد بن ابیه حاکم سجستان شد، عبیدالله درگذشت و نسل او باقی هستند.^۱

عبدالرحمان بن ابی بکره

او نخستین مولودی است که در بصره متولد شده است، در آن هنگام آنان در محله خُریبه زندگی می‌کردند. شتری پروار کشتند و مردم بصره را که حدود سیصدتن بودند خوراک دادند و همه را کفایت کرد، عبدالرحمان محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است و

۱. در متن روایت پیش از کلمه لواط استفاده شده بود و ما نسامح ترجمه شد.

روایتی جداگانه داشته است، مادر عبدالرحمان بن ابي بكرة هوله دختر غليظ از خاندان عجل بوده است، عبدالرحمان درگذشت و نسل او باقی هستند.

عبدالعزيز بن ابي بكرة

مادرش کنیزی بوده است، از او هم روایت شده و او را احادیثی است، عبدالعزیز هم درگذشته و نسل او باقی هستند.

مُسلم بن ابي بكرة

از او گاهی روایت شده است و درگذشته و نسل او باقی هستند.

رواد بن ابي بكرة

درگذشته و نسل او باقی هستند.

يزيد بن ابي بكرة*

عتبة بن ابي بكرة*

نُضر بن أنس بن مالك

بن نضر بن ضمضم بن زيد بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش کنیزی بوده است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و گاهی از او روایت شده است، نضر بن انس پیش از حسن بصری درگذشته است.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفتهٔ حرب بن میمون انصاری ما را خبر داد که می گفته است
* درحالی که حسن بصری حضور داشت محمد بن سیرین جنازه نضر را غسل می داد من هم

چیزهایی که می خواستند می دادم. محمد بن سیرین به من گفت ملافه بیاور، من ملافه یی سرخ آوردم، محمد بن سیرین به حسن بصری گفت این ملافه زینت قارون بوده است - یعنی رنگ سرخ مورد توجه و زیور قارون بوده است - حسن گفت آری همینگونه است. ^۱ محمد بن سیرین به من گفت ملافه دیگری بیاور، من ملافه دیگری که سبز رنگ بود آوردم، جنازه را در آن پیچید.

گوید سلیمان بن حرب از گفتهٔ اسود یعنی اسود بن شیبان ما را خبر داد که می گفته است: * حسن بصری در تشییع جنازه نصر بن انس حاضر بود اشعث بن اسلم عجللی هم حضور داشت، اشعث به حسن گفت ای ابوسعید بسیار خوش می دارم که به هنگام تشییع جنازه هیچ صدایی نشنوم. حسن دوبار گفت آری که گروهی همواره در پی خیر و کار پسندیده اند، گوید در آن روز موسی بن انس نماز عصر را درون گور نصر خواند و آن چنان که اسود پنداشته است گوری گشاد و دارای لحد بوده است.

گوید حجاج بن نصیر از گفتهٔ اسود بن شیبان ما را خبر داد که می گفته است: * در آن روز موسی بن انس را دیدم در حالی که دراعه سرخ بر تن داشت و بالای آن ردا پوشیده بود در گور نصر نماز می گزارد.

عبدالله بن آنس بن مالک

مادرش فارعة دختر مثنی بن حارثة بن سلمة بن ضمضم بن مَرَّة شیبانی بوده است. عبدالله محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

موسی بن انس بن مالک

بن نصر، مادرش از مردم یمن بوده است، موسی محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بود.

۱. ملاحظه می فرمایید که یکی از ارزشهای کتاب طیفات همین مسئله رنگها و کاربرد آن و رسوم و عقاید گوناگون در آن باره است.

مالک بن انس بن مالک

گوید، محمد بن عبدالله اسدی از گفته هاشم بن حسان ما را خبر داد و گفت محمد برای ما نقل کرد و گفت * در بحرین بودیم، مالک بن انس بن مالک و انس بن سیرین همراهمان بودند، من بیمار و سنگین شدم به گونه‌یی که شش شبانه‌روز بی‌هوش شدم، مالک بن انس همه پزشکان بحرین را به بالین من فرستاده بود و من همچنان بی‌هوش بودم و چیزی نمی‌فهمیدم، پزشکان پس از معاینه من گفته بودند باید او را داغ کنیم و سرش را بتراشیم، هاشم می‌گفت محمد بن سیرین موهای بسیار زیبایی داشت، چون پزشکان نظر خود را گفتند، مالک گفت من گرمی آتش را به او نمی‌چشانم و او را بدون موی سر به خاک نمی‌سپارم. گوید در این روایت درباره عیادت مالک از محمد سخنی نرفته است.

محمد بن سیرین

کنیه‌اش ابوبکر و برده آزاد کرده و وابسته انس بن مالک بوده است، او محدثی امین و مورد اعتماد و بلندمرتبه و فقیهی پارسا و پیشوایی پر دانش بوده است، و گرفتار سنگینی گوش و کری بوده است.

گوید از محمد بن عبدالله انصاری پرسیدم اصل محمد بن سیرین از کجا بود؟ گفت: از اسیران عین‌التمر^۱ و برده آزاد کرده و وابسته انس بن مالک بوده است. گوید خالد بن خدش، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * برادرم محمد دو سال باقی مانده از خلافت عثمان متولد شده است و من یک سال باقی مانده از خلافت عثمان متولد شده‌اند.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * مادر محمد بن سیرین بانویی به نام صفیه و کنیز آزاد کرده و وابسته ابوبکر بن ابی قحافه بوده است که سه تن از همسران حضرت ختمی مرتبت او را پاک و پاکیزه شمرده‌اند و به هنگام عقد او هیچ‌ده‌تن

۱. عین‌التمر نام شهری در بخش باختری کوفه و نزدیک انبار بوده و این جنگ به سرپرستی خالد بن ولید به سال دوازدهم هجرت اتفاق افتاده است. به ایام‌العرب، ج ۲، ص ۲۰۲ مراجعه فرمایید.

از شرکت کنندگان در جنگ بدر و از جمله اُبی بن کعب حضور داشته‌اند اُبی بن کعب دعا می‌کرده است و آنان آمین می‌گفته‌اند، گوید بکار بن محمد می‌گفت برای محمد بن سیرین از یک همسر سی فرزند متولد شدند که فقط عبدالله بن محمد بن سیرین باقی ماند.

گوید یزید بن هارون از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * زید بن ثابت پیش ما که شش برادر بودیم آمد، محمد هم میان ما بود، زید گفت اگر بخواهید می‌توانم بگویم هر کدام از شما از کدام مادر متولد شده‌اید و افزود این یکی و آن یکی از یک مادر و این یکی و آن یکی از یک مادر و دیگری و آن دیگری از یک مادر زاده شده‌اید، و در سخن خود هیچ اشتباهی نکرد.

گوید، عفان بن مسلم از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است: * مادرم از هشام بن حسان پرسید محمد بن سیرین از کدامیک از یاران حضرت ختمی مرتبت حدیث نقل می‌کرد؟ گفت از ابن عمر و ابوهریره، مادرم پرسید خودش از ایشان حدیث شنیده است؟ گفت آری.

گوید سلیمان بن حرب هم از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است: * مادرم از هشام بن حسان پرسید محمد بن سیرین از کدامیک از یاران حضرت ختمی مرتبت حدیث نقل می‌کرد؟ گفت از ابن عمر و ابوهریره، پرسید خودش از آنان شنیده است؟ گفت آری.

گوید سلیمان بن حرب، از سلیم بن اخضر از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین احادیث ابوهریره را به صورت مرفوع بیان نمی‌کرد مگر سه حدیث را که چاره‌یی از آن نداشت، یکی آنکه پیامبر (ص) یکی از نمازهای عشاء را گزارد و دیگری گفتار آن حضرت دربارهٔ اینکه اهل یمن آمدند و سومی را هم سلیمان فراموش کرده بود.

گوید عبدالرزاق از معمر، از ایوب از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * گاهی حدیثی را از ده تن می‌شنیدم و هرچند معنی یکی بود ولی الفاظ آن اختلاف داشت.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد

بن سیرین حدیث را با همان کلمات و حروفی که شنیده بود نقل می‌کرد.

گوید از قول امیه بن خالد از شعبه به من خبر دادند که خالد حذاء می‌گفته است هر حدیثی را که محمد بن سیرین بگوید از گفتهٔ ابن عباس به من خبر داده‌اند، بدون تردید آن را از عکرمه شنیده است که به روزگار مختار عکرمه را در کوفه دیده است، می‌گویند محمد بن سیرین از زید بن ثابت و انس بن مالک و یحیی بن جزار و شریح و جز ایشان گاهی روایت کرده است.

گوید مسلم بن ابراهیم از سَری بن یحیی ما را خبر داد که می‌گفته است: * از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت خداوند شریح را رحمت فرماید که محل نشستن مرا نزدیک خود قرار می‌داد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از ابن عون از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * این علم حدیث احکام دین و آیین است بنگرید و به هوش باشید که از چه کسی آن را فرامی‌گیرید.

گوید بکار بن محمد از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین هرگاه حدیث نقل می‌کرد چنان بود که گویی از چیزی می‌ترسد یا پرهیز می‌کند. گوید بکار بن محمد از ابن عون از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * از کتابها پرهیز کنید که همانها مایه سرگردانی یا گمراهی کسانی که پیش از شما بوده‌اند شده است، بکار می‌افزود که پدر بزرگ و پدرم و ابن عون کتابی نداشتند که حتی یک حدیث را به صورت کامل در آن نوشته باشند.

گوید عفان بن مُسلم از سلیم بن اخضر از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت اگر قرار بود کتابی برای خود انتخاب کنم همانا رسائل النبی را برمی‌گزیدم.^۱

گوید عفان بن مُسلم از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین اشکالی در نوشتن حدیث نمی‌دید به شرط آنکه پس از حفظ کردن آن را محو کنند.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از شعیب ما را خبر داد که می‌گفته است: * شعبی به ما می‌گفت بر شما باد به فراگیری از این مرد کرا، یعنی محمد بن سیرین.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از غالب قطان ما را خبر داد که می‌گفته است: * بردباری محمد بن سیرین را فراگیرید و خشم حسن بصری را یاد مگیرید.

گوید عمرو بن عاصم، از ابوسهل محمد بن عمرو انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است: * شنیدم محمد بن سیرین خوش نمی‌دارد که حرف باء بسم‌الله را به صورت کشیده بنویسد و پس از آن سین و میم را بنویسد و می‌گفته است بین که من چگونه می‌نویسم و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که در پایان قرن اول هجری بلکه در دهه‌های پایانی آن، نامه‌ها و رسائل حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و آله به صورت کتاب در دسترس بوده است.

سپس درباره کسی که برخلاف او نویسد سخن سخت و درشت می گفته است.
گوید عمرو بن عاصم، از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: شنیدم محمد بن سیرین می گفت خوش نمی دارم که در نامه ها نوشته شود بسم الله الرحمن الرحيم، برای فلانی، و می افزود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم از فلانی به فلانی.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می گفته است: محمد بن سیرین مردی را دید که با آب دهان خود بر کفش خود چیزی می نویسد، محمد به او گفت می خواهی کفش خود را بلیسی؟ و آیا از این کار خوشت می آید؟ و آن مرد کفش را از دست خود افکند.

گوید عفان بن مسلم، از ابن زید، از یونس ما را خبر داد که می گفته است: حسن بصری در راه خدا سخن می گفت و اعتراض می کرد و محمد در راه خدا خاموش بود.
گوید محمد بن عبدالله انصاری از اشعث ما را خبر داد که می گفته است: هرگاه با محمد بن سیرین برای گفت و گو می نشستیم با ما سخن می گفت و حدیث نقل می کرد و می خندید و از اخبار مردم می پرسید ولی هرگاه از او درباره فقه و حلال و حرام مسئله بی پرسیده می شد رنگش تغییر می کرد و حالش دگرگون می شد به گونه بی که می گفتی این محمد بن سیرین غیر از محمد بن سیرین چند لحظه پیش است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفت: حضور داشتم و شنیدم مردی با محمد بن سیرین در موضوعی ستیز و جدال می کرد، محمد گفت می دانم چه قصدی داری و من به قوانین جدل و ستیز از تو داناترم ولی نمی خواهم با تو ستیز و همتایی کنم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از عاصم احول ما را خبر داد که می گفته است: از موری عجلی شنیدم می گفت فقیهی را به پارسایی محمد بن سیرین و پارسایی را به فقاقت او ندیده ام.

گوید ابوقلابه می گفت: هر جا که می خواهید محمد بن سیرین را ببرید که او را از همه خودتان پارساتر و خوددارتر خواهید یافت.

گوید عفان بن مسلم، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است: شنیدم محمد بن سیرین با مردی گفتگو می کرد و ضمن آن گفت من آن مرد سیه چرده را ندیدم، بلافاصله برای خود آمرزش خواهی کرد و گفت چنین می پندارم که از آن مرد - با گفتن سیه چرده -

غیبت کردم.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از طلق بن وهب طاحی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش محمد بن سیرین رفتم بیمار بودم، محمد به من گفت پیش فلان شخص برو و از او چاره‌جویی کن که دانش پزشکی را نیکو می‌داند، سپس گفت نه پیش فلانی برو که از او داناتر است. و سپس گفت از پیشگاه خدا آمرزش می‌خواهم چنین می‌پندارم که از آن مرد غیبت کردم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از هشام ما را خبر داد که می‌گفته است * از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت هرگز نسبت به هیچ‌کس چه نکوکار و چه تبه‌کار در هیچ مورد حسد نوزیدم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که محمد بن سیرین می‌گفته است * اگر بخواهم به دقت کارها را بسنجم نباید چیزی بخورم - مبادا آمیخته به حرام باشد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین می‌گفته است من خوراک خود را می‌سنجم سنجیدنی.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از عثمان بّتی ما را خبر داد که می‌گفته است * در این سرزمین کسی داناتر از محمد بن سیرین به قضاوت نیست.

گوید روح بن عبادة از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * در مورد کاری به محمد بن سیرین مراجعه کردم گفت توجه داشته باش که من نگفته‌ام در آن کار اشکالی نیست بلکه گفته‌ام من در آن باره اشکالی نمی‌دانم - یعنی ممکن است ندانستن من کافی نباشد.

گوید بگار بن محمد ما را خبر داد و گفت تنی چند که به گفته آنان اعتماد دارم و ایشان را راستگو می‌دانم از گفته سوار بن عبدالله مرا خبر دادند که می‌گفته است * حسن بصری و محمد بن سیرین دو سرور مردم این شهرند چه عربشان و چه غیر عربشان.

گوید بگار بن محمد، از ابن عون از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی که سخن می‌گوید اگر به راستی بداند که سخن او نوشته می‌شود گفتارش اندک می‌شود.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید ما را خبر دادند که

می‌گفته است: «ایوب ما را خبر داد و گفت در خواب محمد بن سیرین را بسته به زنجیر دیدم.»

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید، از هشام بن حسان، از یکی از خویشاوندان او ما را خبر داد که می‌گفت از هیچ کار خود بیمی نداشته است جز اینکه از هنگامی که به حد رشد و بلوغ رسیده است محمد بن سیرین و همنشینی با او را رها کرده است.

گوید عارم بن فضل، از گفته حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می‌گفته است: «عربی صحرائشین پیش ابن سیرین آمد و شروع به پرسش چیزهایی از امور دینی کرد و محمد او را پاسخ می‌داد، سلم بن قتیبه هم حاضر بود، مردی گفت از او پرس که عقیده‌اش در قدر چیست، او پرسید ای ابوبکر درباره قدر چه می‌گویی؟ محمد بن سیرین گفت چه کسی و کدامیک از این قوم تو را به این پرسش واداشته است؟ سپس مدتی سکوت کرد، آنگاه گفت شیطان را بر هیچ کس چیرگی نیست ولی هر کس او را اطاعت کند شیطان‌ش نابود می‌سازد.»

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید و همچنین بکار بن محمد هر دو از ابن عون ما را خبر دادند که می‌گفته است: «مردی پیش محمد بن سیرین آمد و از موضوع قدر سخنی گفت، محمد این آیه را تلاوت کرد «همانا که خداوند به دادگری و نیکی کردن و پرداخت حق نزدیکان فرمان می‌دهد و از زشتی و ناشایست و ستم باز می‌دارد، شما را پند می‌دهد باشد که یاد آور شوید»^۱ سپس انگشتان میانی دو دست خود را در گوش خود نهاد و به آن مرد گفت یا تو از پیش من بیرون شود یا من از پیش تو بیرون خواهم رفت. و آن مرد بیرون رفت، گوید محمد بن سیرین گفت اختیار دلم در دست من نیست و ترسیدم که سخن او در دلم چیزی بدمد که نتوانم آن را از دل خویش بیرون افکنم، و برای من خوشتر و دوست‌داشتنی‌تر بود که سخن او را نشنوم.»

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از گفته ایوب و هشام ما را خبر دادند که می‌گفته‌اند هیچ کس را برای نجات اهل قبله و مسلمانان امیدوارتر از محمد بن سیرین ندیدیم.

۱. آیه ۹۰، سوره شانزدهم - نحل.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید از انس بن سیرین - برادر محمد - ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه در یک موضوع دو حدیث به اطلاع محمد بن سیرین می‌رسید آن را که دشوارتر بود برمی‌گزید و به آن عمل می‌کرد، و هرچند برای عمل کردن به حدیث دیگر اشکالی نمی‌دید و چنان بود که به کار سخت کردن نهد.

گوید عارم بن فضل و عفان هر دو از گفته حماد بن زید، از ایوب ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابوقلابه می‌گفت کدامیک از ما یارا و توان محمد بن سیرین را دارد، محمد می‌تواند بر تیزی و سختی کاری که چون سرنیزه است تاب بیاورد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد بن سیرین کارهایی را که به تیزی و برندگی لبه شمشیر بود انجام می‌داد.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پدرم مرا گفت که * سیرین^۱ همین زمینی را که در روستای جرجرایا است خرید، آن زمین در اختیار محمد بن سیرین و برادرش یحیی قرار گرفت، زمین با خراج آن گرفته شده بود، در آن زمین تاک انگوری بود، خواستند شیره و عصاره آن را بگیرند، محمد گفت افشرد مگیرید انگورش را تازه بفروشید گفتند کسی از ما نمی‌خرد، گفت آن را مویز و کشمش کنید. گفتند از این نوع انگور کشمش درست نمی‌شود، محمد بن سیرین آن تاک را ریشه کن ساخت و در آب افکند و آب آن را برد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * مادر محمد بن سیرین بانویی حجازی بود که رنگ کردن جامه را دوست می‌داشت، محمد هرگاه برای مادر خود جامه می‌خرید نرم و لطیف‌ترین نوع را می‌خرید و توجهی به دوام آن نداشت و هر روز عید جامه مادر را رنگ می‌کرد، حفصه - خواهر محمد - می‌گفت هرگز ندیدم که با صدای بلند با مادرش سخن بگوید و هرگاه با او سخن می‌گفت چنان بود که گویی می‌خواهد آهسته سخنی را به او بشنواند.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * اگر کسی محمد بن سیرین را نمی‌شناخت و او را در حضور مادرش می‌دید می‌پنداشت که بیمار است و این به سبب کوتاهی سخن او در حضور مادر بود.

۱. در هر سه نسخه چاپی ابن سیرین چاپ شده که اشتباه است، این موضوع ضمن زندگی سیرین آمده بود به صفحه ۱۲۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

گوید از محمد بن عبدالله انصاری از سبب وام محمد که موجب به زندان افتادن او شده بود پرسیدم، گفت: * گندمی را به چهل هزار درم خرید و سپس آگاه شد که در آن گندم اشکالی وجود دارد، از آن ناراحت شد و گندم را به حال خود رها کرد یا آن را صدقه داد و در نتیجه پرداخت بهای آن بر عهده اش باقی ماند و بدان سبب زندانی شد، کسی که تقاضای زندانی شدن او را کرد زنی بود و قاضی بی که او را به زندان انداخت مالک بن دینار بود.

گوید بنگار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * محمد بن سیرین کنیزی را به ام محمد دختر عبدالله بن عثمان بن ابی عاص فروخت، آن کنیز پیش محمد بن سیرین برگشت و شکایت کرد که ام محمد او را آزار می دهد محمد او را پس گرفت و چون بهای او را هزینه و انفاق کرده بود پرداخت آن بر عهده اش باقی ماند، و همین ام محمد، محمد بن سیرین را به زندان انداخت، این ام محمد همان است که سلم بن زیاد با او ازدواج کرد و او را به خراسان برد، پدر ام محمد ملقب به کرکره بود.

گوید عمرو بن هشتم، از شعبه، از قتاده ما را خبر داد که گفته است: * در زندان به دیدار ابن سیرین رفتم و نامش در زمره وام داران بود.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون از گفته خود محمد بن سیرین - پس از زندانی شدن - ما را خبر داد که می گفته است: * به جان خودم سوگند که شهره و شناخته شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از ثابت بُنّانی ما را خبر داد که می گفته است: * محمد بن سیرین به من گفت: ای ابو محمد چیزی که مرا از همنشینی با شما باز می داشت بیم شهرت و شناخته شدن بود، ولی همواره گرفتار آزمونم و سرانجام ریش مرا گرفتند و روی سکو برپا داشتند و گفته شد این محمد بن سیرین است که اموال مردم را خورده است. گوید محمد بن سیرین وام دار بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوشهاب، از هشام از خود ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است: * مقدار بسیاری گندم را به صورت مدت دار خرید که احتمال هشتاد هزار درم سود داشت، در دلش درباره آن شکی افتاد و آن معامله را رها کرد، هشام در پی این حدیث می گفته است به خدا سوگند معامله آمیخته با ربا نبود.

گوید یحیی بن خلیف بن عقبه از گفته پدرش خلیف بن عقبه ما را خبر داد که می گفته است: * ابن سیرین کارهای خود را به تنهایی انجام می داد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب از عثمان بنی ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش ابن سیرین رفتم، پرسید ای عثمان! مردم درباره قدر چه می‌گویند؟ گفتم برخی از مردم آن را ثابت می‌کنند و برخی هم همان چیزی را می‌گویند که خبرش به تو رسیده است، گفتم چرا قدر بر من وارد شده باشد، همانا خداوند نسبت به هر کس اراده خیر فرماید او را به فرمان برداری و انجام کارهایی که دوست می‌دارد توفیق می‌دهد و برای هر کس جز این اراده فرموده باشد او را عذاب می‌کند بدون اینکه خداوند نسبت به او ظالم باشد.

گوید معلى بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار، از خالد حذاء ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین در طول سال یک روز روزه می‌گرفت و یک روز روزه می‌گشاد اگر روزی که نوبت روزه نداشتن او بود با یوم‌الشک مطابق می‌شد که نمی‌دانست آن روز از شعبان است یا از رمضان آن روز را روزه می‌گرفت.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از گفته ایوب و هشام ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * محمد بن سیرین روزی روزه می‌گرفت و روز دیگر روزه می‌گشاد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین مقید به خواندن هفت ورد بود که معمولاً شبها می‌خواند و اگر در شب فرصت نکرده بود روز می‌خواند.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین همه روز غسل می‌کرد.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین می‌گفت دل من چیزهایی را به من تکلیف می‌کند که دوست می‌دارم بر من تکلیف نکنند.

گوید عالم بن فضل از حماد بن زید از ابن عون از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * من در آزمون و گرفتاری سختی هستم دلم می‌خواهد سیر شوم و سیر نمی‌شوم و دوست دارم سیراب شوم و سیراب نمی‌شوم.

گوید عالم بن فضل از حماد بن زید از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * محمد بن سیرین هرگاه این آیه را می‌خواند که خداوند فرموده است «تا آنکه خداوند

مؤمنان را پاک گرداند و کافران را تباه سازد»^۱ عرضه می‌داشت پروردگارا ما را پاک گردان و از کافران قرار مده.

گوید از هر بن سعد سمان از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه پیش محمد بن سیرین از مردی به بدی یاد می‌کردند او از آن مرد به بهترین چیزی که از او می‌دانست یاد می‌کرد.

گوید از هر، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * گروهی پیش محمد آمدند و گفتند ما از تو غیبت کرده‌ایم اینک از ما گذشت کن و او می‌گفت من چیزی را که خداوند بر شما حرام کرده است نمی‌توانم حلال کنم - ظاهراً یعنی بر فرض که از حق خود بگذرم نمی‌توانم حرام را حلال کنم.

گوید از هر، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * محمد هرگاه می‌خوابید چهره خود را می‌پوشید - یا رو به قبله دراز می‌کشید - و گاهی بر پشت می‌خوابید.

گوید از هر سمان از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * معمولاً تمام روزهای عید به دیدن محمد بن سیرین می‌رفتیم و آنجا حلوائی خرما - افروشه - یا پالوده می‌خوردیم و ابن سیرین از پالوده به عنوان ادرار آور استفاده می‌کرد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ روز عید فطری به خانه محمد بن سیرین نمی‌رفتیم مگر اینکه به ما افروشه یا پالوده می‌داد، و معمول او چنین بود که روز عید فطر نخست فطریه رمضان را فراهم می‌آورد و آن را پاک و تمیز می‌کردند و به مسجد جامع می‌فرستادند، سپس برای شرکت در نماز عید بیرون می‌آمد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می‌گفت * محمد خوش نمی‌داشت که قرآن را جز به ترتیبی که نازل شده است تلاوت کند و نیز خوش نمی‌داشت که قرآن بخواند و میان آن سخن بگوید و دوباره به قرآن خواندن برگردد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از هشام، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که چون با کسی تودیع و بدرود می‌کرد به او می‌گفت * از خدا بترس و آنچه را برای تو مقدر شده است جستجو کن که اگر بخواهی آن را به ناروا و حرام فراهم آوری بیشتر از آنچه که برای تو مقدر شده است نصیب تو نخواهد شد.

۱. آیه بکصد و چهل و یکم، سوره مؤم - آل عمران.